



تصویر دوریان گری

اثر اسکار وایلد
ترجمه‌ی محسن سلیمانی



افق
شهر

عطر خوشبوی گل‌های رز، استودیوی نقاشی را پر کرده بود. نسیم ملایم تابستان میان درختان می‌پیچید و عطر مست‌کننده‌ی گل‌ها از در باز به درون می‌آمد.

لرد هنری واتون^۱ گوشه‌ی اتاق روی نیمکتی باتشک کلفت از چرم ایرانی دراز کشیده و مثل همیشه یک عالم سیگار می‌کشید و از پنجره درخت‌های باغ را نگاه می‌کرد.

صدای هیاهوی مبهم لندن مثل آهنگ اُرگی از دور بود. وسط اتاق روی سه پایه‌ای عمودی، تابلوی تصویر تمام‌قد جوانی بسیار زیبا بود. جلوی تصویر به فاصله‌ی کمی خود نقاش بازیل هالوارد^۲ نشسته بود. بازیل چند سال قبل ناگهان ناپدید

1. Lord Henry Wotton

2. Basil Hallward

شد و همه‌ی لندن به هیجان آمد و به حدس و گمان‌های زیاد و عجیب اهالی آن دامن زد.

وقتی نقاش به چهره‌ی باوقار و دل‌نشین جوان نگاه کرد که با دست‌های هنرمندانه‌ی او روی تابلو نقش بسته بود، لبخندی از رضایت روی صورتش آشکار شد.

لرد هنری با بی‌حالی گفت: «بازیل، این تصویر، شاهکار شماست. باید سال دیگر حتماً آن را به نمایشگاه گروس وینر بفرستید. فرهنگستان بیش از حد بزرگه و آثاری که در آن به نمایش می‌ذارند سطحش پایین آمده. فقط باید در نمایشگاه به نمایش بذارید.»

نقاش به عادت قدیمی سرش را به عقب انداخت و گفت: «فکر نمی‌کنم این تابلورا جایی بفرستم، نه، هیچ‌جانمی فرستم.»
لرد هنری از میان حلقه‌های دود سیگارش نگاهی به نقاش کرد و با تعجب گفت: «چطور جایی نمی‌فرستید؟ دوست عزیز چرا؟ دلیلی دارید؟ واقعاً شما نقاش‌ها آدم‌های عجیبی هستید. هرکاری تو این دنیا می‌کنید تا مشهور می‌شید و بعد به محض اینکه اسمی در کردید انگار می‌خواید از شر شهرت راحت شوید.

واقعاً کارت‌ان مسخره‌ست، تو این دنیا بدتر از سرزبان‌ها بودن، سر زبان‌ها نبوده. این تابلو جایگاه‌تان را از سطح هنرمندان جوان انگلستان بالاتر می‌بره و پیرها هم همه به شما حسودی خواهند کرد.»

بازیل گفت: «می‌دانم بهم می‌خندی هنری، اما من نمی‌تونم این تابلورا به نمایش عمومی بذارم، چون از وجودم خیلی برای آن مایه گذاشته‌ام.»

لرد هنری از خنده می‌لرزید. پرسید: «که از وجودتان خیلی مایه گذاشته‌اید! باور کن نمی‌دانستم این قدر خودپسندی بازیل! من واقعاً بین موهای بور و چهره‌ی خوشگل این جوان تو تابلو که از عاج و برگ گله و قیافه‌ی مردانه و موهای مشکی پرکلاغی تو هیچ شباهتی نمی‌بینم. البته درسته بازیل عزیز، ایشان الهه‌ی زیبایی، نارسیسه، ولی شما چهره‌ی آدم‌های خردمند را دارید. جایی که خرد آغاز می‌شه زیبایی یا زیبایی واقعی تمام می‌شه. خرد تو هر چهره، تناسب زیبایی را در آن از بین می‌بره. در همان لحظه‌ای که کسی به تفکر می‌شیند همه‌ی چهره‌اش می‌شه دماغ و پیشانی و چیزی وحشتناک. به قیافه‌ی تمام شخصیت‌های بزرگ تو همه‌ی

دانش‌ها نگاه کنید؛ چهره‌شان نمونه‌ی کاملی از زشتیه! مطمئنم این دوست جوان و مرموزِ تابلوی شما که هرگز اسمش را به من نگفته‌اید، اما من را واقعاً مجذوب خود کرده، اهل تفکر و تعمق نیست، صرفاً جوان خوشگل بی‌مغزیه. نه بازیل خیلی خودتان را گول نزنید، شما کمترین شباهتی با او ندارید.»

- هنری تو متوجه منظورم نشدی. البته که من شباهتی به او ندارم. این را خوب می‌دانم. درواقع، اگر شبیه او بودم جای تأسف داشت. شانه‌ها تان را بالا می‌ندازید؟ حقیقت را می‌گم. تقریباً همیشه، همه‌ی کسانی که از نظر زیبایی جسمی یا فکری از بقیه بالاتر و متمایزند سرنوشتی شوم دارند. بهتره آدم از دیگران متمایز نباشه. چون زشت‌ها و احمق‌ها آخر و عاقبت‌شان تو این دنیا بهتره. آن‌ها می‌تونند راحت بشینند و با دهانی باز، بازی زندگی را تماشا کنند. برای همین، ثروت و شأن شما لرد هنری و مغزو شهرت من و زیبایی چهره‌ی این دوریان گری باعث می‌شه به خاطر آنچه خدایان به ما عطا کرده‌اند سرنوشت‌مان رنج و عذاب کشیدن باشه.

لرد هنری به سمت بازیل رفت و پرسید: «دوریان گری؟

اسمش دوریان گریه؟»

- بله، البته نمی‌خواستم اسمش را بهت بگویم.

- خب، چرا؟

- نمی‌دانم چطوری بگم. وقتی از کسی خیلی خوشم بیاد، هرگز اسمش را به کسی نمی‌گم. چون انگار دارم چیزی از وجود او را در اختیار دیگران می‌ذارم. تو که من را می‌شناسی، من عاشق مرموز بودم. این جور زندگی امروزی ما جالب و مرموز می‌شه. معمولی‌ترین چیزها را وقتی مخفی می‌کنی جالب می‌شن. من وقتی از شهر می‌رم هیچ وقت به کسی نمی‌گم کجا دارم می‌رم. چون اگه بگم، همه‌ی لذتش از بین می‌ره. البته این عادت مسخره‌ی منه. اما این جور انگار زندگی آدم رنگ بسیار رمانتیکی پیدا می‌کنه. لابد فکر می‌کنی من واقعاً دیوانه‌ام، نه؟ البته این‌ها در نظر تو دیوانگی محضه.

لرد هنری دستش را روی شانه‌ی بازیل گذاشت و گفت: «نه ابداً، آدم وقتی چیزی را مخفی می‌کنه زندگی‌اش مهیج‌تر می‌شه. مثل اینکه یادت رفته من متأهلم و یکی از جاذبه‌های ازدواج اینه که نیرنگ را برای هر دو طرف ضروری می‌کنه. من و همسرم هرگز